



پیوستگی و گسستگی فرهنگ

دکتر داوری: در این میزگرد حضرات آقایان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر سیدمصطفی محقق داماد، دکتر کریم مجتهدی و دکتر محمد ایلخانی شرکت دارند.

چند روز پیش در اینجا سمیناری با عنوان «اسراف و تبذیر» داشتیم و در آن مجلس بعضی مطالب خوب گفته شد. به نظر من رسید که عمده آن مطالب خوب را همه مردم می‌دانند، یعنی می‌دانند که ما چه چیزهایی را تلف می‌کنیم و از چه فرصت‌هایی استفاده نمی‌کنیم. ما دوستان سال است که حرف‌های خوب می‌زنیم، تصمیمات خوب می‌گیریم و این تصمیمات به عمل در نمی‌آید و نمی‌پرسیم که چرا این تصمیمات به عمل در نیامده است. ما همه راهنمایی خیر می‌کنیم. چرا خیر متحقق نمی‌شود؟ آیا ما از دوستان سال پیش تا به حال داریم دور خودمان می‌گردیم؟ حرف از پیشرفت می‌زنیم، یعنی فکر پیشرفت یا لاقفل لفظ و مفهوم آن را از اروپا گرفته‌ایم، اما به حقیقت آن، چنان که باید نزدیک نشده‌ایم. در این دوستان سال چه کرده‌ایم، چه قدر پیش رفته‌ایم و به کجا رسیده‌ایم؟

اگر کسی به ما بگوید که ما یک پیوستگی تاریخی - فرهنگی نداریم، گسیختگی فرهنگی داریم، اگر کسی بگوید ابن‌سینا به فارابی رجوع می‌کند، سهروردی می‌گوید من مطلبم را از آنجا شروع می‌کنم که ابن‌سینا ختم کرده است و اینها همگی به دنبال هم آمده‌اند، ولی در این دوستان سال هیچ‌کس به دنبال دیگری نیامده است، از کسانی که فلسفه را از اروپا گرفتند، قبل از اینکه آقای دکتر مجتهدی مقاله دیکارت را بنویسد هیچ نمی‌دانستیم، ما اصلاً اسم ملاسحاق العازار را نشنیده بودیم و نمی‌دانستیم که چه کسی است و چرا و چگونه دیکارت را ترجمه کرده است، من تا پنج سال پیش نمی‌دانستم اولین کتاب درسی که از فرانسه به فارسی به قلم عبدالغفار نجم‌الملک به فارسی ترجمه شده چه بوده است، (این کتاب را ظاهراً هیچ‌کس نخوانده، اما بعضی اصطلاحات کتاب روان‌شناسی دکتر سیاسی در آن است

که فکر می‌کنم مرحوم دکتر سیاسی آن را خوانده بوده است.) [چه می‌توانیم بگوییم؟]

منورالفکران ۱۵۰ سال تاریخ اخیر ما هیچ‌کدام دنباله‌روی دیگری نیستند. حتی توجه کنید، شریعتی که آمد نمی‌توانست به منورالفکران قبلی رجوع کند. به اقبال رجوع کرد. یعنی مثال روشنفکر دینی شریعتی اقبال لاهوری شد. من در مقام اقبال لاهوری تردید ندارم و شعر او را خوانده‌ام و بسیار دوست می‌دارم. شخصیت او هم قابل ستایش است. چه چیز است که آن ترتیبی که در خواجه نصیرالدین طوسی و سهروردی و ابن‌سینا و فارابی بود قطع شده و دیگر کارها به دنبال هم نمی‌آید و نسل‌ها همدیگر را نمی‌شناسند. ما ۷، ۸ نسل داریم که با فرهنگ اروپایی آشنا شده. نه کتاب‌هایی را که نسل‌های پیشین نوشته‌اند خوانده‌ایم و نه می‌خوانیم و نه حتی از آنها خبر داریم. البته در دهه اخیر، تلاش شده که اگر نه کتاب‌های امثال ملکم، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی و... لاقفل چیزهایی در مورد آنان چاپ بشود. ولی نه شعر میرزا آقاخان را می‌شناسیم، نه نثر آن را می‌شناسیم و نه می‌دانیم که از چه سخن می‌گفته است.

این وضع را چه می‌نامید؟ آیا می‌توانیم اسم آن را گسیختگی فرهنگی بگذاریم؟ این زمان، زمان مقطع و گسیخته است و بدین جهت آنچه که صد سال پیش گفته شده دوباره تکرار می‌شود. مسئله خیلی پیچیده نیست. ممکن است برداشت مرا نپذیرید، ولی به هر حال سؤال چندان مشکل نیست.

دکتر مجتهدی: تشکر می‌کنم از آقای دکتر داوری که مرا به این مجلس با حضور دوستان دعوت فرموده‌اند. فکر می‌کنم سؤالی که ایشان طرح کرده‌اند بسیار مهم و شاید هم حیاتی است. ولی به سرعت و شتاب زده نمی‌توان برای آن جوابی پیدا کرد. بهتر است حول و حوش مسئله، مطالب را تحلیل بکنیم و شاید براساس این تحلیلات، طرحی برای پاسخ‌گویی آتی بتوانیم پیدا کنیم. حداقل بدین ترتیب با تشخیص امکانات، سرنخی برای نزدیکی به راه حل‌ها به دست آوریم.